

اگر کسی با عرفان محیی الدین آشنا شود عالی‌ترین نزدیکی را در خود نسبت به دین و آیات و روایات احساس می‌کند

شماره پرسش: ۹۲۰۷

تاریخ ارسال پرسش: ۱۳۹۳/۴/۱۲ ۰۵:۰۰:۰۰

متن پرسش

با سلام موضوع: نظر حضرت عالی درباره فلسفه اسلامی و فلسفه مسلمین و عرفان اسلامی و عرفان مسلمینی که استاد علی صفائی مطرح می‌کنند چیست؟ در صورتی که محی الدین و اسفار هم به طور کامل خواندند و نقد می‌کنند نه اینکه در ستیز آن باشند؟ به عنوان نمونه در مورد عرفان: استاد ابن عربی و امثال ایشان را نماینده عرفان مسلمین می‌دانند نه عرفان اسلامی و با تفاوتی که ایشان بین این دو عرفان قائل است که در نوشته های ایشان از جمله کتاب نقد ج ۳ و کتاب اخبات و فوز و سالک و سایر نوشته ها آمده، نظر ایشان روشن است و برای مثال ایشان در جایی به مناسبت نقد افکار دکتر سروش می‌فرمایند: مباحث عرفانی به خصوص آنجا که از قید مذهب رها می‌شود و همچون مذاهب بودایی و هندی و ژاپنی و چینی و یا عرفانی الحادی سرخ و کاستاندال، به دنبال تصرف و قدرت می‌آید، با همین مایه و روش‌هایی همراه است که عرفان اشراقی و یا محی‌الدین (ابن عربی) با آن همراه شده است، تمامی ریاضت‌ها همین است. [اما] عرفان دینی، جریانی متفاوت و هدف و روشی جدا دارد. عرفان دینی با هدایت و شکر و تمحیص و بلاء و با معرفت و محبت و عمل و بلاء و عجز و اعتصام همراه است، در حالی که عرفان‌های دیگر با ریاضت و تمرکز و استناد به پیر و توجه مرشد. و همین است که خاستگاه و جایگاه و اهداف و روش این دو متفاوت است. آقای سروش با تسلطی که بر عرفان مولوی دارند اگر به عرفان الحادی کریشنا مورتی و کاستاندال و ... و عرفان هندی و بودایی و چینی و دون خوان هم برسند، همین اصول را می‌بینند، پس بهتر است که ولایت و عرفان دینی را با این جریان آزاد، حتی اگر در دل مسلمین هم باشد یکی نگیرند؛ که جریان قدرت و تصرف و تسخیر، جریان دیگری است و جریان معرفت و محبت و بلاء و تمحیص و اعتصام و عبودیت و شیدایی و اخبات و قرب و رضا و رضوان جریان دیگری. این دو در انگیزه و هدف و روش و شکل کار و آثار و مراحل و منازل از هم جدا هستند. مشابهت‌ها در اسم و در اجزاء نباید محقق را گرفتار کند؛ که مجموعه‌ها با هم مقایسه می‌شوند و شروع و ختم‌ها مطرح هستند و روش‌ها و منازل و آثار ... (از وحدت تا جدایی-ص ۴۵) با تشکر و آرزوی سلامتی

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آقای سروش واقعا هیچ بهره‌ای حتی یک کلمه از عرفان و مولوی نبرده‌اند. شما ملاحظه کنید وقتی می‌خواهد از مولوی سخن بگوید ابدا نمی‌تواند از وحدت وجود و وحدت در

عین کثرت که اصل عرفان است درآید. پس نباید فهم دکتر سروش از عرفان را ملاک تجزیه و تحلیل عرفان قرار داد. ملاک عرفان محیی الدین، حضرت امام و علامه طباطبایی هستند که برای عرفان محیی الدین جایگاه فوق العاده‌ای قائل هستند. واقعا اگر کسی با عرفان محیی الدین به خوبی آشنا شود در مقایسه با بقیه‌ی افراد و افکار، عالی‌ترین نزدیکی را در خود نسبت به دین و آیات و روایات احساس می‌کند و مگر ملاک مفید بودن یک فکر همین نیست؟ موفق باشید.